

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

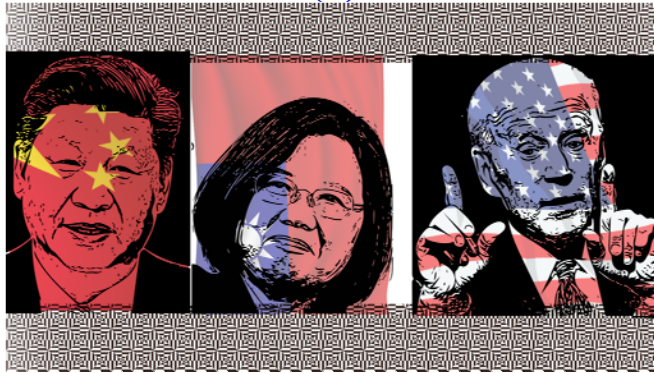
سیاسی

طلیعه حسنی – فرشید واحدیان و یادداشت پورتال

۱۸ فیروزی ۲۰۲۲

جمهوری خلق چین، تایوان و ایالات متحده

(۱)



از سال ۲۰۱۲ که بارک اوباما، ستراتیژی جدید ایالات متحده امریکا – «چرخش به آسیا» – را با انتقال نیروها از خاورمیانه به سمت چین اعلام کرد تا امروز، بیش از ۴۰۰ پایگاه نظامی امریکا، چین را در محاصره خود دارند. ۱ با این وجود این ایالات متحده است که به گفته مارک میلی، رئیس ستاد مشترک ارتش امریکا، چین را «بزرگترین تهدید» برای خود می‌خواند. استدلال وی نیز بسیار ساده است: «چین به دنبال آن است که قدرت اول دنیا شود و این، نظم جهانی که پس از جنگ جهانی دوم به آن دست یافته بودیم را تهدید می‌کند.» ۲

اما چین هم در کردار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود نشان داده و هم بارها اعلام کرده است که: «جنگ‌طلبی در خون چینی‌ها نیست و «هژمونی»، در لغت‌نامه حزب کمونیست وجود ندارد.» رادیو بین‌المللی چین، اخیراً در مقاله‌ای دلیل این ادعای امریکائی‌ها را با زبانی ساده این طور توضیح می‌دهد: «در طول سال‌های گذشته، هر وقت چین در زمینه‌هایی که واشنگتن آنها را «تهدیدکننده» می‌داند، از جمله تکنولوژی‌های نسل ۵ و فناوری‌های مرتبط با اکتشافات فضائی، به پیشرفتی دست یافته، [امریکا] غوغای بزرگی به راه [انداخته است] ... برای آن دسته از مقامات امریکائی که دارای چنین طرز تفکر منسوخ و تعصبات ایدئولوژیک هستند، پیشرفت و دستاوردهای چین همیشه از همان منشور بازی ژئوپولیتیک «اگر تو برنده شوی، من می‌بازم» نگر بسته می‌شوند و این دقیقاً همان رویکرد واکنش امریکا در قبال دستاوردهای اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های جنگ سرد است.» ۳

نوام چامسکی متفکر بزرگ معاصر هم در مصاحبه اخیر خود با «دمکراسی اکنون» به زبانی دیگر همین رویکرد را تأیید می‌کند. وی با تأکید بر ادامه سیاست خارجی دولت ترمپ توسط دولت بایدن و خطرناک توصیف کردن آن

می‌گوید: «دائماً صحبت درباره چیزی است که «تهدید چین» خوانده می‌شود... و این که ما باید هرچه زودتر برای مهار و محدود کردن آن اقدام کنیم. اما این سؤال به ندرت مطرح می‌شود که این «تهدید چین» دقیقاً چیست؟ اخیراً نخست‌وزیر سابق استرالیا پاول کیتینگ، مقاله‌ای در مطبوعات استرالیا در مورد تهدید چین داشت. او در نهایت به شکل واقع‌بینانه‌ای به این نتیجه رسید که «تهدید چین» [همان] موجودیت چین است. ایالات متحده وجود دولتی را تحمل نخواهد کرد که نتواند آن را به گونه‌ای که اروپا را مرعوب می‌کند، مرعوب سازد، دولتی که مسیر خود را دنبال می‌کند و از دستورات ایالات متحده مانند اروپا پیروی نمی‌کند. این «تهدید» است.»^۴

بعد از تلاش‌های ناموفق آمریکا و هم‌دستانش در هانگ‌کانگ، تبت و سین‌کیانگ برای ایجاد اغتشاش و خرابکاری علیه سرزمین واحد چین، اکنون مدتی است که ایالات متحده و متحدین منطقه‌ای و اروپایی آن، با تمام توان توجه خود را بر تایوان متمرکز کرده‌اند. جایی که به لحاظ جغرافیایی و پیشینه تاریخی، استعداد بیشتری برای اجرائی شدن پروژه‌های امپریالیستی ایالات متحده دارد. از طرف دیگر تایوان تنها خط قرمز چین از گذشته‌هاست و تنها شرط چین برای برقراری روابط سیاسی و اقتصادی با کشورهای جهان، پرهیز از به رسمیت شناختن تایوان به عنوان یک کشور مستقل است، چرا که چنین حرکتی تمامیت ارضی این سرزمین را مورد تعرض قرار می‌دهد.

نکته قابل توجه این که اولین کشوری که حدود ۵۰ سال پیش این شرط چین را پذیرفت خود آمریکا بود و امروز هم گرچه رسماً این توافق را رد نمی‌کند، ولی از هیچ اقدامی برای استفاده از تایوان برای شکستن کمر چین حتی به قیمت یک درگیری خطرناک و نابودکننده در ابعاد جهانی ابائی ندارد. اقداماتی که همگی عدول از توافقات فی‌مابین و خلاف مقررات و موازین بین‌المللی هستند: برقراری روابط اقتصادی مستقل با تایوان؛ حضور ۳۰ هزار سرباز آمریکایی در این جزیره؛ آموزش نیروهای نخبه ارتش تایوان در جزیره گوام تحت نظر تفنگداران بحری آمریکا و اعزام نظامیان آمریکایی به تایوان برای تربیت ارتش آن؛ چهار نوبت فروش سلاح به تایوان در این سال‌ها و اخیراً تصویب فروش تسلیحاتی به ارزش ۲۲/۲ میلیارد دلار به تایوان؛ ارائه لایحه جمهوری‌خواهان برای تأمین سالیانه دو میلیارد دلار کمک به تایوان به منظور تقویت دفاعی این جزیره...^۵

تقویت پایگاه‌های نظامی بحری آمریکا و تجهیز آنها به جدیدترین و قوی‌ترین فن‌آوری‌های نظامی و سلاح‌های هسته‌ای؛ انجام مانورهای پیچیده نظامی مستقل و مشترک در آب‌های اطراف چین، ایجاد ائتلاف‌های جدید منطقه‌ای علیه چین به ویژه با جاپان، هند و استرالیا؛ رفت و آمد متقابل مقامات آمریکایی و اتحادیه اروپا به تایوان – به مثابه یک کشور مستقل – و دادن وعده‌های پشتیبانی همه‌جانبه از آن در مقابل چین؛ تلاش برای عضویت مجدد تایوان در ملل متحد؛^۶ وادار کردن کشورها برای به رسمیت شناختن تایوان مستقل از چین و... نمودهای دیگری از تشدید اقدامات تحریک‌آمیز ایالات متحده علیه چین است.

برای این که به میزان خطیر بودن اوضاع پی ببریم، کافی است به توانایی یکی از سلاح‌های مستقر در آب‌های ایندوپاسیفیک توجه کنیم. به گفته نوام چامسکی در مصاحبه یاد شده در بالا، «یک تحت‌البحری ایالات متحده می‌تواند تقریباً ۲۰۰ شهر در هر نقطه از جهان را با سلاح‌های هسته‌ای خود ویران کند. ایالات متحده ناوگانی از تحت‌البحری‌های هسته‌ای را به استرالیا می‌فرستد. این قرارداد آکوس است... افزایش تهدید می‌تواند به طور تصادفی منجر به یک جنگ هسته‌ای ویرانگر، حتی زمینی شود.»^۴

مقاله پیش رو، تلاشی است جهت آشنائی با پیشینه تایوان و رابطه آن با جمهوری خلق چین و مراحل مختلف دخالت‌های خطرناک امپریالیسم آمریکا در این منطقه از جهان که دولت چین آن را بدرستی «بازی با آتش» می‌خواند.

نگاهی کوتاه به پیشینه تاریخی تایوان

تایوان، جزیره‌ای به مساحت ۳۶ هزار کیلومتر مربع با جمعیتی حدود ۲۳ میلیون نفر درست در وسط جزایر بحیره جنوبی چین واقع شده است. این جزیره برای قرن‌های متمادی بخشی از چین بوده است. بین دو قرن ۱۲ و ۱۳ میلادی مهاجران زیادی از خاک اصلی چین از تنگه تایوان گذشتند و با سکونت در این جزیره به کشت و زرع پرداختند. در اواخر دوران امپراتوری سلسله مینگ (حدود قرن ۱۶ و ۱۷) به دلیل ادغام اقتصادی جزیره با سرزمین اصلی، روابط اقتصادی و اجتماعی میان تایوان و چین گسترش یافت. بعد از سقوط امپراتوری سلسله مینگ در سال ۱۶۴۴، گروهی از طرفداران امپراتور و حامیان سلطنت با رفتن به تایوان بیست سال دیگر در آنجا فرمان راندند. سپس با آغاز امپراتوری چینگ، این جزیره قریب به سه قرن، تحت فرمانروایی این سلسله قرار گرفت. تایوان قرن‌ها جزو استان فیوجان، درست مقابل تایوان در سرزمین اصلی بود، اما از سال ۱۸۸۶، استان مستقلی شد. بعد از شکست چین از جاپان، در ۱۸۹۵، جزیره تایوان با جدائی از چین و الحاق به جاپان، به عنوان بخشی از توافق، نزدیک به پنجاه سال تحت حاکمیت امپراتوری جاپان بود. در زمان تسلط حاکمان جاپانی بر این جزیره، در تمام مدارس زبان جاپانی تدریس می‌شد و دانش‌آموزان مایل به ادامه تحصیلات عالی، باید به دانشگاه‌های جاپان می‌رفتند. سلطه پنجاه ساله جاپان بر جزیره، تأثیرات مهم فرهنگی روی ساکنان آن به همراه داشت. لازم به یادآوری است که قبل از ورود مهاجران چینی، مردمی بومی، به‌ویژه در مناطق کوهستانی آن (در ساحل شرقی) زندگی می‌کردند. در نتیجه همه این عوامل تاریخی، جامعه تایوان از پیچیدگی‌های خاص ناشی از تأثیرات متقابل اقتصادی و فرهنگی مهاجران چینی، بومیان این جزیره و نیم قرن حاکمیت جاپانی برخوردار است.

بعد از خاتمه جنگ جهانی در ماه گست ۱۹۴۵ و تسلیم رسمی جاپان، بنا بر توافق‌نامه‌های قاهره و پوتسدام، که در هر دو به‌طور یکسان ذکر شده است، همه سرزمین‌هایی که امپراتوری جاپان از اواخر قرن نوزده و نیمه اول قرن بیست طی جنگ‌های توسعه‌طلبانه تسخیر کرده بود، از جاپان منفک گردیدند. در مدارک این دو توافق‌نامه، الحاق دوباره جزیره فرموز (نام پرتگالی تایوان) به چین با صراحت ذکر شده است. اما این الحاق درست زمانی رخ داد که چین درگیر جنگ داخلی بین ملی‌گرایان دست راستی (کومین‌تانگ) به رهبری ژنرال چیانگ کای چک و کمونیست‌ها بود. در زمان جنگ، جبهه واحدی میان این دو نیروی عمده علیه امپریالیسم اشغال‌گر جاپان شکل گرفت. اما بعد از تسلیم جاپان، مسأله این بود که کدام نیرو حاکمیت کشور چین را در اختیار داشته باشد. جنگ میان این دو نیرو، بعد از یک دوره کوتاه مذاکرات بی‌نتیجه، آغاز شد. البته در زمان مبارزه علیه اشغال‌گران جاپانی نیز نیروهای کومین‌تانگ هرگز با جان و دل با جاپانی‌ها نمی‌جنگیدند. برای چیانگ کای چک در درجه اول مبارزه علیه نیروهای مترقی و کمونیست‌ها و جلوگیری از به قدرت رسیدن آنها اولویت داشت و مایل نبود تا توانائی‌های ارتش خود را در مبارزه با جاپانی‌ها هزینه کند. کار به جایی کشید که حتی جوزف استیلول، نماینده نظامی امریکا از عدم جدیت کومین‌تانگ در مقابله با جاپانی‌ها به مقامات متفقین شکایت کرد، اما چیانگ کای چک، با کمک لابی‌هایی که در واشنگتن داشت، موفق به برکنار کردن وی از مقامش شد.

آغاز دخالت امپریالیسم امریکا در تایوان

حمایت مردم از ارتش سرخ، روحیه ضعیف نیروهای کومین‌تانگ و فساد عمیق میان‌شان، موجب شد تا آنها در درگیری با ارتش سرخ، شکست سختی را متحمل شوند و در پایان تابستان ۱۹۴۹، باقیمانده ارتش منزیم آنها با ترک

سرزمین اصلی به تایوان عقب‌نشینی نماید. بدین ترتیب، سرزمین اصلی تحت حاکمیت کامل حزب کمونیست چین درآمد و در اکتوبر ۱۹۴۹، دولت جدیدی به نام «جمهوری خلق چین» موجودیت خود را اعلام کرد. گروه‌های مختلف چینی در تایوان، که مخالف حضور ارتش کومین‌تانگ در جزیره بودند، علیه آنها قیام کردند. اما این قیام توسط نیروهای چیانگ کای چک به شدت سرکوب شد. چیانگ کای چک دولت «چین ملی»، مستقل از جمهوری خلق چین را در تایوان اعلام کرد. از این لحظه به بعد دخالت امریکا به عامل مهم و تعیین‌کننده‌ای تبدیل شد که تا به امروز ادامه دارد. هم‌زمان با اعلام دولت چین ملی، امریکا نیروی بحری خود را به تنگه تایوان فرستاد و با استقرار ناوهای جنگی خود میان سرزمین اصلی و تایوان و دفاع از بقایای کومین‌تانگ، از الحاق دوباره جزیره به سرزمین اصلی جلوگیری کرد. بعد از استقرار ملی‌گرایان کومین‌تانگ در تایوان، این جزیره عملاً پایگاهی شد برای امپریالیسم امریکا زیر گوش چین.

بعد از سرکوب قیام مردم تایوان توسط کومین‌تانگ در ۱۹۴۹، تا سال ۱۹۹۳، تایوان تحت حکومت نظامی اداره می‌شد. وجود بعضی از ظواهر دموکراسی بورژوائی از جمله مجلس قانون‌گذاری در آنجا، تنها جنبه‌ای نمایشی برای دیکتاتوری نظامی چیانگ کای چک داشت. دو سه سال بعد از مرگ وی در ۱۹۷۵، پسرش ژانگ جینگ گوا به قدرت رسید و با انحلال حکومت نظامی، سیستم چند حزبی (با حضور سه حزب) در جزیره برقرار گردید. دولت اغلب در اختیار کومین‌تانگ بود، اما دوره‌هایی نیز وجود داشته است که حزب دیگری که نام دموکراتیک «خلق» را یدک می‌کشد مانند دولت فعلی، در رأس امور باشد. اما همان‌طور که در دموکراسی‌های غربی شاهدیم، این صاحبان ثروت و قدرت بوده‌اند که تا کنون با تسلط بر روند انتخابات، آن را به نفع خود هدایت کرده‌اند. دولت تایوان برای مدتی طولانی به نمایندگی از کل مردم چین، کرسی چین در شورای امنیت و مجمع عمومی ملل متحد را در اختیار داشت. این امر با این واقعیت مهم، که سرزمین اصلی چین یک پنجم جمعیت جهان را در خود جای داده و جمعیت تایوان در آن زمان کمتر از بیست میلیون نفر بود، مغایرت داشت. مغایرتی که نتیجه حمایت امریکا از تایوان و میراث برجای مانده از جنگ جهانی دوم بود. جبهه متفقین در طول این جنگ، شامل ایالات متحده، انگلستان، فرانسه، اتحاد شوروی، به‌علاوه چین بود. زیرا سرزمین چین صحنه جنگ جاپان و درگیری با میلیون‌ها سرباز جاپانی بود. شرط ماندن چین در جبهه متفقین از طرف چیانگ کای چک، دعوت از وی برای حضور در همه گردهمایی‌ها و کنفرانس‌ها به عنوان نماینده چین بود. بعد از جنگ و تشکیل گردهمایی‌های اولیه پنج عضو دائم شورای امنیت برای تأسیس ملل متحد، با وجود جنگ داخلی در چین، این موقعیت جهانی چیانگ کای چک حفظ گردید و همه جلسات با حضور او تشکیل می‌شد. بعد از پیروزی انقلاب و اعلام حکومت انقلابی جمهوری خلق چین، اتحاد شوروی و همه دولت‌های غربی دولت جدید را به رسمیت شناختند، اما ایالات متحده از به رسمیت شناختن جمهوری خلق چین تا سال‌ها سرباز زد. صندلی چین در شورای امنیت و مجمع عمومی، به دلیل تسلط ایالات متحده بر ملل متحد، با وجود عقب‌نشینی کامل کومین‌تانگ، در اختیار جمهوری تایوان باقی ماند. تنها قریب پنجاه سال پیش و پس از بارها وتوی ایالات متحده، جمهوری خلق چین توانست جایگاه واقعی خود در شورای امنیت و ملل متحد را به‌دست آورد.

آغاز مناسبات امریکا با جمهوری خلق چین

در دوران ریاست جمهوری نیکسون، هیأت حاکمه امریکا با اطمینان از شکست خود در جنگ ویتنام و برای جبران این شکست در جنگ سرد، ستراتیژی کیسینجر را به اجرا گذاشت. مبنای این ستراتیژی، ایجاد شکاف میان اردوگاه کشورهای سوسیالیستی*، نزدیکی امریکا به چین و تشدید اختلافات چین با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود.

متأسفانه این ستراتیژی با همکاری رهبران حزب کمونیست چین تا حد بسیار زیادی با موفقیت انجام گرفت و ضربه شدیدی بر پیکر اتحاد نیروهای کمونیستی و جنبش‌های آزادی‌بخش در جهان وارد آورد. در هنگام تدارک مقدمات بازدید نیکسون از چین در فبروری ۱۹۷۲، ایالات متحده طی یک پیام غیررسمی اعلام کرد که این‌بار عضویت جمهوری خلق چین را وتو نخواهد کرد، در نتیجه با رأی اکثریت کشورها که همواره موافق اخراج دولت تایوان بودند، کرسی چین به دولت جمهوری خلق چین منتقل شد. برای سال‌ها سیاست امریکا در قبال کشور چین واحد حداقل به صورت رسمی، مفاد اعلامیه مشترک شانگهای^۸ بود که در پایان بازدید نیکسون از چین صادر گردید. در این اعلامیه گفته می‌شود:

«ایالات متحده امریکا اذعان دارد که اعتقاد همه مردم چین در دو سوی تنگه تایوان بر این است که تنها یک چین واحد وجود دارد که تایوان جزئی از آن است. ایالات متحده مخالفتی با این موضع ندارد و بار دیگر بر تمایل خود بر حل صلح‌آمیز مسأله به دست خود مردم چین تأکید دارد. از این رو، ایالات متحده بر هدف نهائی عقب‌کشیدن کامل نیروها و استحکامات نظامی خود از تایوان، اذعان دارد و تا رسیدن به این هدف، هم‌زمان با کاهش تنش‌ها در منطقه، امریکا رفتار فته نیروها و استحکامات نظامی خود در تایوان را کاهش خواهد داد.»

چنان که از این متن برمی‌آید، امریکا تنها اعتقاد مردم چین مبنی بر یک چین واحد در دو سوی تنگه را به عنوان یک واقعیت پذیرفت ولی از باور به چنین مسأله‌ای سخنی در میان نیست. وجود این ابهام عمدی، بسته به مقتضیات روز، همیشه راه را برای تفسیرهای متضاد برای امریکا باز گذاشته است.

دولت چین ملی نیز در تایوان هنوز از ادعای حاکمیت بر کل کشور چین دست نکشیده است. مثلاً اگر به نقشه رسمی چین که توسط دولت تایوان منتشر شده نگاه کنیم، کل سرزمین اصلی چین و تایوان به عنوان یک کشور واحد زیر عنوان «جمهوری چین» ترسیم شده است. نکته قابل توجه دیگر این که در این نقشه تمام مرزهای بحری چین کاملاً با مرزهای اعلام شده توسط دولت جمهوری خلق چین مطابقت دارد.

توضیحات:

۱. آلن مک‌لنود: چگونه فشار برای جنگ علیه چین با پول تایوان تأمین می‌شود؟ همین شماره «دانش و امید»
 ۲. ایسنا، ۱۲ آبان ۱۴۰۰.
 ۳. رادیو بین‌المللی چین، ۱۴ و ۲۲ آبان [عقرب] ۱۴۰۰: عقده ژئوپلیتیکی «بُرد تو، باخت من است» جنگ‌طلبان امریکا؛ عامل تهدید انگاری چین؛ و جنگ‌طلبی در خون چینی‌ها نیست/ «هژمونی»، در لغت‌نامه حزب کمونیست وجود ندارد.
 ۴. «دمکراسی اکنون»، ۲۳ نومبر ۲۰۲۱، مصاحبه ای می‌گودمن با نوام چامسکی درباره سیاست خارجی دولت بایدن.
 ۵. خبرگزاری‌های ایبرنا، ایسنا، مهر، تسنیم و یورو نیوز در مهر [میزان] و آبان [عقرب] ۱۴۰۰
 ۶. سفر هیأت رسمی پارلمان اروپا به تایوان. ایسنا، ۱۲ و ۱۳ آبان [عقرب] ۱۴۰۰.
 ۷. بلینکن: از شراکت تایوان در سازمان ملل حمایت شود، ایسنا، ۴ [عقرب] ۱۴۰۰.
- http://afe.easia.columbia.edu/ps/china/shanghai_communique.pdf⁸.

یادداشت:

خلاف برداشت نویسندگان مقاله شگاف بین اردوگاه سوسیالیسم و تشدید مناسبات خصمانه بین شوروی آنزمان و جمهوری خلق چین نه از سال ۱۹۷۵ میلادی، بلکه دقیقاً بعد از به قدرت رسیدن "خروسچف" و احیای سرمایه داری در آن کشور و بعد از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی که در آن "خروسچف" بسیار رذیلانه زیر عنوان "کیش شخصیت" بر "ستالین" اتهاماتی وارد نموده، با طرح های رویزونیستی اش رسماً درفش پرولتاریای بین المللی را در مقابل تهاجم امپریالیسم بر زمین افکند، آغاز یافت.

خواست جمهوری خلق چین در به رسمیت شناخته شدن نظام آن کشور در سطح جهانی حقی بود که رهبران آنزمان حزب کمونیست چین، بیش از ۲۵ سال جهت تحقق آن رزمیده بودند، این که سرانجام امپریالیسم امریکا در مقابل چنین خواستی تمکین نمود نباید بدان معنا تعبیر گردد که گویا رهبران حزب کمونیست چین با اداره کاخ سفید همکاری نموده است؛ بلکه عکس آن این امپریالیسم امریکا و شریک جنایاتش در عرصه بین المللی یعنی "اتحاد جماهیر شوروی" متوفا بودند که ناگزیر شدند در مقابل رزم دلاورانه خلق چین در سنگر دفاع از خاک شان و ساختمان سوسیالیسم سپر انداخته تسلیم شدند.

وقتی امروز یعنی بعد از سپری شدن حدود نیم قرن از آن تاریخ و با مشاهده نتایج خیانت "خروسچف" و جانسپینانش علیه دولت شورا ها و نابودی آن نظام نظر می اندازیم باید متوجه باشیم که واقعیت های تاریخی را تابع افکار و باور های نادرست آنزمان خود نساخته در عمل نشان دهیم که با آن گذشته های ضد انقلابی برش همه جانبه نموده ایم.

اداره پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان"